

باسمه تعالی

تبیین نظریه محقق نائینی در عدم جریان ترتب در واجبات مقید به قدرت شرعی

بحث درباره فرمایش محقق خوئی بود، ایشان در مقدمه پنجم مسأله ترتب، فرمایشی را محقق نائینی بیان کردند مورد نقد و بررسی قرار داده‌اند که تفصیل کلام محقق نائینی را باید بررسی کنیم.

محقق نائینی فرمودند: اگر مهم مقید به قدرت شرعی شود، نمی‌توان برای آن امر ترتبی درست کرد و در واقع تفصیل است بین جایی که قدرت عقلی در مهم ملحوظ شده استو جایی که قدرت شرعی در مهم ملحوظ است.^۱ ایشان می‌فرماید قدرت شرعی که از لسان دلیل می‌آید دخالت در ملاک دارد و اگر مهم معلق بر قدرت شرعیشد، پس در صورت عجز از انجام مهم، فاقد ملاک است و در نتیجه امر به مهم وجود ندارد زیرا اوامر به شکل ترتبی باشند یا و به شکل استقلالی، همگی فرع بر ملاک هستند، پس اگر مهم فاقد ملاک است یعنی فاقد امر است، مثل مواردی که در طهارت مائیه به دلیل که مراجعه می‌کنیم، آیه وجوب طهارت مائیه می‌گوید «فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا»^۲ و به دلیل اینکه تفصیل قاطع شرکت است آیه مکلفین را دو دسته می‌کند یا غیر واجد ماء هستند که اینها مکلف به تیمم هستند و از باب مقابله و برای اینکه تفصیل داده شود که ما فرض ثالثی نداریم دسته دوم واجد ماء هستند که مکلف به طهارت مائیه هستند لذا آیه

^۱. اصل مبنای ایشان روشن است که ما قبلا در بحث ثمره ضد خاص مبنای ایشان را بیان کردیم.

^۲. سوره مائده، آیه ۶.

مکلفین را دو قسم می‌کند واجد ماء که مامور به طهارت مائیه است و فاقد ماء که مامور به تیمم است و عدم وجدان ماء با توجه به قرائن داخل آیه و خارج آن به معنای عدم قدرت شرعی است زیرا در آیه می‌فرماید: «ان کنتم مرضی...» و مرض به معنای فقدان تکوینی آب نیست ولی چون مریض است واجد ماء نیست و تمکن از آب ندارد پس قدرت بر استفاده از آب ندارد، پس با توجه به قید «ان کنتم مرضی»، عدم وجدان یعنی عدم مقدوریت شرعی بر استفاده از آب و مقابله قدرت شرعی بر استفاده از آب است پس طهارت مائیه، معلق بر تمکن و قدرت شرعی بر آبشود. قرائن خارجی هم می‌گویند کسی که استعمال آب برای او ضرر و حرج دارد واجد ماء نیست و باید تیمم کند، بنابراین وقتی وضو مقید به وجدان ماء شد و در آیه تفصیلی داریم که قاطع شرکت است نتیجه این است که هر جا وضو با یک امر دیگری مزاحم شد که اهم بود و فعلیت داشت، پس این وضو مقدور شرعی مکلف نیست، وقتی مقدور نبود یعنی ملاک ندارد و اگر ملاک نداشته باشد، پس چطور امر ترتبی درست می‌شود؟ اوامر، اعم از ترتبی و استقلالی در جایی هستند که ملاک برای مامور به باشد و ملاک از اطلاق متعلق بدست می‌آید و اگر متعلق اطلاق داشت یعنی معلق بر قدرت شرعی نبود آن وقت مطلقاً ملاک وجود داردمانند صلات ولی طهارت مائیه متوقف بر قدرت شرعی است و متعلق مطلق نیست که بتوان از اطلاق متعلق مطلقاً احراز ملاک کرد، پس هر وقت قدرت شرعی بود ملاک وجود دارد و هر وقت ملاک بود امر است. کأن محقق نائینی یک قیدی برای ترتب درست می‌کند و می‌فرماید: ترتب در جایی قابل تصویر است که ملاک احراز شود و احراز ملاک از اطلاق متعلق بدست می‌آید ولی اگر اطلاق نبود مثلاً مقید شد به یک قیدی مثل قدرت شرعی که در ملاک دخالت می‌کند آن موقع ترتب مشکل پیدا می‌کند.

محقق نائینی می‌فرمود: قیودی که در مقام فعلیت موثرند دو جور هستند، قیودی که در لسان حکم شرعی آمده‌اند و در ملاک هم موثر هستند مانند استطاعت و قیودی که در لسان حکم شرعی نیامده‌اند ولی در فعلیت موثر هستند مثل قدرت ولی بعضی از انواع قدرت‌ها وقتی در لسان دلیل آمد شارع می‌خواهد بگوید که بدون این قدرت مصلحت واقعی نیست مثل استطاعت و مثل وجدان ماء یعنی نوعی قدرت خاص شرعی و اگر این مناط و ملاک بود مطلق قدرت در فعلیت دخالت کرده است ولی هر قدرتی داخل در ملاک نیست والا وقتی می‌گوید موضوع، موضوع قدرت است و باید تحقق پیدا کند تا تکلیف فعلی شود. بر اساس این مبنا ایشان استدلال می‌کند که هر جا وضو یا غسل مزاحم چیز دیگری شد که آن چیز اهم بود و به واسطه اهمیت، امر آن شیء فعلی شد این وضو مقدور شرعی مکلف نیست و وقتی مقدور شرعی مکلف نبود فاقد ملاک است و ترتب نمی‌تواند برای آن امر درست کند.

محقق نائینی دو مثال زدند. یک مثال موارد امر به تیمم است که اگر کسی مامور به تیمم شد ولی تیمم نکرد و وضوء گرفت یا در مواردی که مامور به تیمم است، غسل کرد، در حالی که تیمم اهم است و امر به تیمم فعلی شد، آیا می‌توان با ترتب یک امر به طهارت مائیه درست کرد و گفت وضو و غسل این شخص صحیح است؟ ایشان می‌فرماید این وضو فاقد ملاک است و ندارد و لذا فقهای ما فتوا به صحت این وضو ندادند، فقهای مثل میرزای بزرگ که ترتبی بوده‌اند فتوا به صحت ندادند، حتی فقهای مثل شیخ که قائل هستند با ملاک می‌توان عبادت کرد نیز فتوا به صحت ندادند و این به خاطر این است که در اینجا ملاک برای وضو نیست پس امر ترتبی هم نیست؛ خلاصه علی تمام مبانی وضو مشکل دارد.

مثال دوم جایی که طهارت مائیه با رفع خبث مزاحمت می‌کند یک مقدار آب در اختیار مکلف است این آب را یا باید صرف رفع خبث از ثوب یا بدن کند یا رفع حدث کند و وضو بگیرد پس تراحم بین رفع خبث و حدث است.

یا مثلاً یک مقدر آب دارد که یا باید جان خودش و جان نفس محترم نجات بدهد یا وضو بگیرد. شارع گفته جان نفس محترم را نجات بدهد و در رفع خبث گفته خبث بدل ندارد ولی حدث بدل دارد و به مکلف گفته است رفع خبث کند و به جای وضو، تیمم کند، لذا رفع خبث و نجات جان نفس محترماً هم هستند، لکن مکلف وضو گرفت. محقق نائینی می‌فرماید: در اینجا وضو درست نیست زیرا این وضو ملاک ندارد و مقدور شرعی مکلف نبوده است و چون در وضو قدرت شرعی اخذ شده است پس ملاک ندارد، پس نه با ترتب و نه با قصد ملاک نمی‌توان قصد قربت کند. با توجه به اینکه وجدان آب یا با مرض منافات دارد یا با عدم تمکن از آب و این وجدان به معنای تمکن شرعی است و هر جا شارع به مکلف گفت تو تمکن نداری پس وضو بی ملاک است. پس در مثال مذکور که شارع به مکلف گفته است تو آب نداری پس وضو بگیر و این آب را برای رفع خبث استفاده کن یا آب را به نفس محترم بده پس وضوء ملاک ندارد و لذا امر ندارد.

اشکال محقق خوئی بر مرحوم محقق نائینی

مرحوم خوئی می‌فرماید ما دو اشکال به کلام میرزا داریم:

محقق خوئی می‌فرماید: مبنای میرزای نائینی باطل است زیرا اگر ترتب متوقف بر احراز ملاک باشد، قبلاً گفتیم که ملاک را فقط از طریق امر می‌توان احراز کرد و گفته شد در مقام تراحم وقتی امر می‌رود ملاک را هم نمی‌توان احراز کرد، از باب تلازمی که بین حیث دلالت مطابقی و التزامی بود، زیرا امر تا وقتی بود، به دلالت مطابقی دلالت بر وجوب داشت و به دلالت التزامی دلالت بر ملاک داشت حال که دلالت مطابقی رفته است پس دلالت التزامی هم می‌رود و اگر امر برود راهی برای احراز ملک نیست در حالیکه میرزای نائینی می‌فرمود راه احراز ملاک امر است و از طرف دیگر می‌فرمود راه احراز امر نیز ملاک است و لازمه این کلام دور است. پس اگر کلام محقق نائینی درست

در آید ترتب به طور کلی از دست می‌رود زیرا در مواردی که قدرت شرعی هم قید نشده است نیز احراز ملاک ممکن نیست. میرزا نائینی می‌خواست بگوید فقط در مواردی که متعلق مقید به قدرت شرعی است، امر می‌رود در حالیکه ما ثابت کردیم که همه جا می‌رود و لذا وقتی در تراحم نمی‌توان احراز ملاک کرد به دلیل اینکه وقتی حجیت دلالت مطابقی برود حجیت دلالت التزامی هم می‌رود ترتب هم از بین می‌رود، پس محقق نائینی نمی‌توان ترتب را مقید به عدم تقید مهم به قدرت شرعی کند، زیرا کل ترتب از بین می‌رود زیرا دور لازم می‌آید.

لذا محقق خوئی می‌گوید حقیقتاً ترتب متوقف بر این حرف‌ها نیست بلکه ترتب متوقف بر این است که ما ثابت کنیم طلب ضدین به معنای جمع ضدین نیست و در ترتب کسی نمی‌خواهد جمع بین ضدین کند، عین همین تعبیر را از مرحوم مظفر خواندیم و این میراث استادشان محقق نائینی است، پس اگر ثابت کردیم که استحاله در طلب ضدین در آن واحد وجود ندارد و اگر طلب ضدین در آن واحد به جمع ضدین باشد محال است ولی اگر به معنای طلب در آن واحد باشد اشکال ندارد. لذا ترتب ثبوتاً همین یک مشکل را دارد.

جواب از اشکال محقق خوئی به محقق نائینی

اولاً محقق نائینی می‌فرماید بدون ملاک، امکان ندارد که امر، چه امر مستقل چه امر طولی و چه امر عرضی و چه امر ترتبی، بیاید.

ثانیاً به محقق خوئی می‌گوییم اگر شما قبول دارید (مبنایی) قدرتی که در لسان دلیل اخذ شده قدرت شرعی است و در ملاک تاثیر دارد (این را محقق خوئی قبول کرد.) و از طرفی کبرای محقق نائینی را قبول دارید که آمدن امر، فرع ملاک است، پس نباید ترتب را از دست بدهید و اگر ترتب در کلام شما از دست میرود به خاطر مبانی ناسازگار

شما است. محقق نائینی قائل به این نیست که وقتی دلالت مطابقی از حجیت ساقط شود دلالت التزامی هم از حجیت ساقط می‌شود؛ محقق نائینی می‌گوید احراز ملاک را از اطلاق متعلق بدست می‌آوریم، اگر متعلق مقید است ملاک از بین می‌رود و اگر مطلق است ملاک هست، و این کلمات هیچ تنافی با یکدیگر ندارند. فرمایش محقق نائینی باید شماره گذاری شود تا فهمیده شود. ایشان می‌فرماید: اولاً ملاک را از اطلاق متعلق احراز می‌کند و ثانیاً هر گاه متعلق تکلیف معلق بر قدرت شرعی موجود در لسان دلیل شرعی شد، این قدرت در ملاک تاثیر دارد و با رفتن قدرت شرعی ملاک می‌رود و ترتب از بین می‌رود، ولی بقیه را احراز می‌کنیم و از روی امر احراز ملاک نکردیم تا دور لازم آید و این نشان می‌دهد که کلام خوئی دچار تهافت است و یکی از مهمترین نقدهای ما به بحث تبعیت دلالت التزامی بر دلالت مطابقی در حجیت که مبنای محقق خوئی است همین بحث ترتب و اشکالی است که در کلمات محقق خوئی لازم می‌آید. پس یا باید این کلام محقق نائینی که ملاک در امر تاثیر دارد را قبول کنید یا اینکه اگر قبول دارید که قدرت شرعی موثر در ملاک است، محقق نائینی به شما می‌گوید من که از روی ملاک نمی‌خواهم امر درست کنم در حالی که شما می‌خواهید از روی ملاک امر درست کنید و این دور نشانه این است که جای مبانی شما باهم جور در نمی‌آید تهافتی در مبانی ثبوتی محقق خوئی موجود است، والا با مبانی محقق نائینی این مطلب درست است و هیچ دوری هم لازم نمی‌آید. میرزا می‌گوید من از روی متعلق به ملاک می‌رسم از روی ملاک به امر می‌رسم و اگر متعلق مقید به قدرت شرعی باشد ملاک مقید میشود و در جایی که قدرت نباشد ملاک نیست و امر هم نیست و این گونه نیست که دلیل نبود ملاک را نبود امر بداند تا دور لازم بیاید لکن محقق خوئی می‌گوید از روی ملاک به امر می‌رسیم و از روی امر به ملاک می‌رسیم یعنی ملاک که نباشد امر نیست و امر هم که نباشد ملاک نیست و این دور است و سبب اینکه محقق خوئی دچار دور می‌شود مبنای نادرست ایشان در دلالت مطابقی و

التزامی است. کلام سوم ایشان سبب شده که ترتب را از دست بدهد و اگر دست از این مبنا بردارد، مشکل دور لازم نمی آید.

نقد و بررسی کلام محقق خوئی درباره مثال اول

محقق خوئی بعد اینکه مبنای محقق نائینی را رد می کند درباره دو مثالی که ایشان بیان کرده است چنین می فرماید: مثال اول این بود که در موارد امر به تیمم، اگر مکلف طهارت مائیه انجام بدهد وضوء ملاک ندارد و لذا باطل است اعم از اینکه برای قصد قربت قائل به کفایت ملاک شویم و یا از راه ترتب که فرع ملاک است، امر را درست کنیم لکن این کلام محقق نائینی قبول نیست زیرا مبنای ما این بود که ترتب متوقف بر احراز ملاک نیست بلکه با ترتب امر درست می شود و بعد ملاک را درست می کنیم و در ترتب فقط همان محذور را می گوئیم. که در جوابش می گوئیم در ترتب اجتماع ضدین محال است.

ما این کلام خوئی را قبول نداریم زیرا در بالا اشاره کردیم که اشکال در مبانی خود محقق خوئی است. صناعت کلام نائینی درست است.

نقد و بررسی کلام محقق خوئی در مثال دوم

مثال دوم تراحم بین طهارت مائیه و رفع خبث بود و اگر مکلف رفع خبث نکند و وضو بگیرد، وضو باطل است زیرا قدرت شرعی ندارد. به نظر ما ترتب باطل است ولی به این بیان که هر گاه دو وجوب ضمنی با همدیگر تراحم کنند صغرای تراحم نیست. به دلیل اینکه وجوب صلوات، منحل به اجزاء و شرائط می شود پس یک وجوب ضمنی رفع

حدث و یک وجوب ضمنی رفع خبث داریم و این گونه موارد تراحم جاری نیست پس ترتب نیست زیرا ترتب فرع تراحم است.

حال باید بررسی کنیم که آیا در فضای خطاب شخصی این کلام درست است یا در فضای خطاب قانونی هم درست است؟ و همچنین باید بررسی کنیم که در این گونه موارد که رفع حدث یکی از شرائط صلات است و خبث هم از شرائط نماز است و این دو وجوب ضمنی دارند، آیا بحث ترتب لازم می آید؟

محقق خوئی در پایان بحث می فرماید: ترتب را در استحباب نفسی وضو جاری می شود، نه در وجوب ضمنی و لذا در حاشیه عروه فتوای به صحت وضو و غسل دادیم از باب استحباب نفسی وضو و غسل.

مقرر: حسن مهاجری